

تاریخ طبرستان و نامه‌ای از عهد ساسانیان

- تاریخ طبرستان
- تالیف: بهاء‌الدین محمدبن حسن بن اسفندیار
- تصحیح: عباس اقبال آشتیانی
- ناشر: پدیده «خاور» چاپ دوم، ۱۳۶۶

کتاب‌های تاریخ محلی، در روشنگری زوایای تاریک تاریخ مناطق مختلف حائز اهمیت بسیاری هستند. طبرستان که در اصطلاح تا قرن هفتم هجری بر مناطق محدود میان دریای مازندران و کوه‌های البرز اطلاق می‌شد، تاریخ نسبتاً پیچیده و حساس و شگفت‌انگیزی دارد.

منابع تاریخی آگاهی‌های پراکنده و اندکی از تاریخ سرزمین طبرستان در اختیار می‌گذارند. نخستین کتاب تاریخ محلی درباره این دیار، کتاب تاریخ طبرستان است. این کتاب در سال ۶۱۳ هجری قمری توسط بهاء‌الدین محمدبن حسن بن اسفندیار کاتب تألیف گردید، پیرامون شرح حال ابن اسفندیار اطلاعات مسسوطی در دست نیست. وی یکی از دبیران و ادیبان برجسته اردشیر و پسرش رستم، از ملوک آل باوند بود.^۲

«باو» یکی از شاهزادگان ساسانی^۱ به هنگام سقوط حکومت ساسانیان به نواحی شرقی طبرستان رفته و در آن جا برای استفادۀ از احساسات مذهبی مردم در آنشکده‌ای که در کوسان (حوالی بهشهر کنونی)^۳ قرار داشت، مجاور گشت^۴ و پس از چندی در سال ۴۵ هجری حکومتی محلی در شرقی‌ترین نواحی طبرستان، تاسیس نمود که به نام وی به سلسله آل باوند شهرت یافت.

قلمرو این حکومت در رقابت با حکومت‌های دیگر منطقه گاهی تا نواحی مرکزی طبرستان یعنی آمل گسترش می‌یافت و گاه فقط به نواحی کوهستانی

جنوب‌شرقی طبرستان محدود می‌گشت. به هر صورت ابن اسفندیار دبیر این حکومت محلی که تا این زمان دوام یافته بود، مقارن سال ۶۰۶ هجری به بغداد، مرکز خلافت عباسی و کانون علم و دانش، سفر کرد. او در بازگشت از این سفر، در میان راه از حمله سلطان محمد خوارزمشاه به طبرستان و همچنین قتل رستم بن اردشیر باوندی با خبر گردید. از آن جایی که طبرستان دستخوش نازاری و جنگ شده بود و باوندیان از آریکه قدرت سقوط کرده بودند و جان ابن اسفندیار در صورت ورود به طبرستان در معرض مخاطره قرار می‌گرفت، اندوهناک و پریشان به ری عزیمت نمود و در سوگ حاکم باوندی مدت دو ماه در آن جا اقامت گزید، ابن اسفندیار طی این مدت ضمن مطالعاتی که در کتابخانه مدرسه شهنشاه غازی رستم بن علی بن شهریار، داشته، جزوه‌ای راجع به حکام قدیم طبرستان (گاو باره) از نویسنده‌ای به نام ابوالحسن علی بن محمد یزدادی به زبان عربی یافت و چون مخدوم وی حسام الدوله اردشیر چندین بار از وی راجع به

○ دکتر صالح پرگاری

عضوهیئت علمی دانشگاه صدرا (تربیت معلم سابق)

ملوک گاوباره پرسیده بود و او پاسخی در خور نداشت، در صدد بر آمد تا آن را ترجمه کرده و ذیلی پیرامون صفات نیکوی حسام الدوله اردشیر یدان بیفزاید. لیکن حوادث ایام به گونه دیگری ورق خورد و او به ناچار به درخواست پدرش که او را حلی نامه‌ای به طبرستان فرا خوانده بود، به امل رقت. از آن جایی که او در کتاب خویش چندین بار ذکر نام ابوالحسن یزدادی از او مطلب نقل نموده (از جمله صفحات ۷۱، ۷۲، ۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۳، ۱۲۵، ۱۴۲) به نظر می‌رسد که او نسخه‌ای از آن جزوه تهیه کرده با خود به همراه داشت.

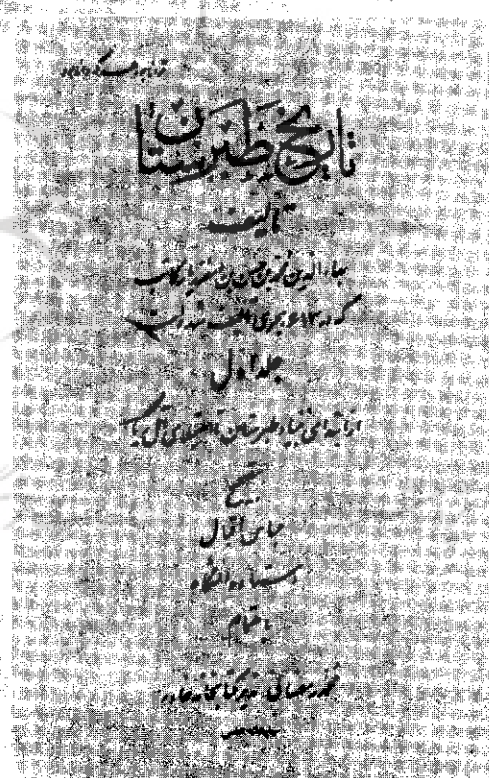
ابن اسفندیار پس از مدت کوتاهی آمل را به سوی خوارزم ترک کرد. عدم آرامش و امنیت در طبرستان و مخاطراتی که برای وی در چنین فضایی به وجود می‌آمد و آوازه آبادانی پایتخت خوارزمشاهیان (گرگانج) که مرکز علم و فرهنگ نیز بود و همچنین امید راه یافتن به دربار سلطان خوارزمشاه از جمله دلایلی است که می‌توان در اتخاذ چنین تصمیمی از سوی وی برای عزیمت به آن جا مؤثر دانست.

«اقلیمی در اقلیمی بل عالمی در عالمی دیدم، درو چندان تحصیل علم و فواید علما که سراسر گیتی یکی مثل ده یکی ایشان یافت نشود»^۵

ابن اسفندیار، از این رونق علم و ادب و فرهنگ نتوانست بهره زیادی ببرد. به فاصله کمتر از ده سال پس از ورود او به خوارزم، این منطقه دستخوش حمله چنگیز و مغولان گردید و به سرعت ویران گشت.

درباره سرانجام زندگی ابن اسفندیار هیچ گونه اطلاعی نداریم. احتمال دارد که وی در قتل عام مغولان در نواحی ماوراءالنهر و خراسان و خوارزم نظیر بسیاری از مردم از دم تیغ آنان جان سالم به در نبرده باشد و یا این که او برای حفظ جان خود و همچنین در آسان نگاه داشتن کتابش تاریخ طبرستان، از برابر مغولان به طبرستان، مسقط الراس خویش گریخته باشد، در این صورت می‌توان علت محفوظ ماندن کتاب تاریخ طبرستان را در برابر طوفان سهمگین و ویرانگر قوم مغول در همین اقدام او دانست.

به هر حال محیط علمی خوارزم و وجود منابع بسیار در کتابخانه‌های غنی آن جا، ابن اسفندیار را بر آن داشت که طرح اولیه خود را برای نگاشتن تاریخ طبرستان پی گیری نموده و گسترش دهد. او پس از پنج سال اقامت در خوارزم منابع ارزنده دیگری درباره



«باو» یکی از شاهزادگان ساسانی،
 به هنگام سقوط حکومت ساسانیان،
 به نواحی شرقی طبرستان رفته و در آن جا
 برای استفاده از احساسات مذهبی مردم
 در آتشکده‌ای که در کوسان (حوالی بهشهر کنونی)
 قرار داشت، مجاور گشت و پس از چندی
 در سال ۴۵ هجری حکومتی محلی در
 شرقی‌ترین نواحی طبرستان، تأسیس نمود که
 به نام وی به سلسله آل باوند شهرت یافت

از محتوای نامه چنین مستفاد می‌شود که پادشاه طبرستان با برشمردن معایبی از اردشیر بابکان، خود به عنوان یک فرد پیرو آیین زردشت، از تنسر که هیربد هیربدان بود، در متابعت از اردشیر راهنمایی می‌خواست.

«اما چون بدین جا رسیدی که از من رای می‌طلبی و به استشارت مشرف گردانیدی» و تنسر ضمن آن که به او می‌فهماند که دین و ملک با هم‌اند: «و عجب منار از حرص رغبت من به صلاح دنیا برای استقامت قواعد احکام دین، چه دین و ملک هر دو به یک شکم زاونند توستیده» هرگز از یکدیگر جدا نشوند. او را ضمن تهدید، چنین راهنمایی می‌کند:

«و خاص برای تو آن است که بر اسبی نشینی و تاج و سریر گرفته به درگاه شهنشاه آبی و تاج آن دانی که او بر سر تونهد و ملک آن شناسی که او بر تو سپارد، که شنیده‌ای او با هر که تاج و ملک ازو گرفت چه کرد.»

و در جای دیگر راجع به خدمات اردشیر به دین زردشت چنین می‌نویسد: «و اگر ترا نظر بر کار دین است، و استنکار^{۲۰} از آن که در دین وجهی نمی‌یابد، می‌دانی که اسکندر کتاب دین ما دوازده هزار پوست گاو بسوخت به اصطخر، سبکی از آن در دل‌ها مانده بود، و آن نیز جمله قصص و احادیث نیز، از فساد مردم روزگار، و ذهاب ملک و حرص بر بدعت و تمویهات^{۲۱} و طمع فخر، از یاد خلاق چنان فروشد، که از صدق آن آلفی نماند... و هیچ پادشاه را وصف شنیدی و دیدی، جز شهنشاه را که برای این کار

قیام نمود.»^{۲۲}

ابن اسفندیار پس از نقل نامه تنسر، خود چنین می‌نویسد:

«ترجمه سخن ابن مقفع تا اینجاست والسلام. اما در کتب چنین خواندم که چون جشنسف، شاه طبرستان، نبشته تنسر بخواند به خدمت اردشیر بن‌پایگ شد و تخت و تاج تسلیم کرد. اردشیر در تقریب و ترحیب^{۲۳} او مبالغه لازم شمرد و بعد مدتی که عزیمت روم مصمم کرد، او را باز گردانید و طبرستان و سایر بلاد فرشوادگر بدو ارزانی داشت و ملک طبرستان تا عهد کسری فیروز در خاندان او بماند.»^{۲۴}

این نامه پس از ترجمه آن از پهلوی به عربی توسط ابن مقفع در نزد مورخین و دانشمندان ایرانی شناخته شده بود. ابوالحسن علی بن حسین مسعودی (متوفی ۳۴۶ هـ) در مروج الذهب و التنبیه و الاشراف و ابوریحان بیرونی (متوفی ۴۴۰ هـ) در تحقیق ماللهند و ابوعلی احمد بن محمد مسکویه (متوفی ۴۲۱ هـ) در کتاب تجارب الامم و همچنین

تاریخ طبرستان به دست آورد.

از جمله کتابی که او در بازار خوارزم یافت کتابی بود که مقاله‌ها و نامه‌هایی مربوط به زمان‌های بسیار دور از گذشته طبرستان را در برداشت. در آن کتاب مقاله‌ای به نوشته داود یزدی وجود داشت که در سال ۱۹۷ هجری از زبان هندوی (سانسکریت) به زبان عربی ترجمه شده بود.^{۲۵} ابن اسفندیار هیچ نمی‌گوید که این مقاله حاوی چه مطالبی بوده است و در کتاب خود، دیگر هیچ از داود یزدی نام نبرده است.

در آن کتاب رساله‌ای وجود داشت که آن را عبدالله بن مقفع (متوفی ۱۴۳ هـ) از زبان پهلوی به زبان عربی برگردانده بود.

این رساله، با عنوان «نامه تنسر» هم اکنون از شهرت بسزایی برخوردار است. تنسر هیربد هیربدان^{۲۶} اردشیر بابکان، این نامه را در پاسخ به ایرادات و اشکالات جشنسف شاه (گشنسب) پادشاه طبرستان از اردشیر بابکان، نگاشته بود.

یکی از انگیزه‌هایی که ابن اسفندیار را به تدوین چنین کتابی برانگیخت، یافتن چنین سند مهمی از عهد باستان بود.

او با وجودی که در سنین کهنولت به سر می‌برد و حال و حوصله‌ای برای تدوین کتاب نداشت،^{۲۷} لیکن با یافتن این سند و ترجمه آن به زبان فارسی و آوردن مختصری از شرح حال ابن مقفع، کتاب «تاریخ طبرستان» را آغاز نمود.

در دل چو نداشت هیچ از جای کهن

باز آمده‌ام بر سر سودای کهن^{۲۸}

ابن اسفندیار آن چه ابن مقفع در مقدمه این نامه نوشته بود، به طور اختصار نقل نمود. ابن مقفع در مقدمه این نامه درباره استیلای اسکندر بر ایران و تشکیل حکومت

ملوک الطوائفی و خروج اردشیر بابکان و این که تنسر که بوده و چرا چنین نامی داشته، سخن رانده بود. ابن اسفندیار پس از آوردن چنین مقدمه مختصری، اصل نامه را چنین نقل کرده است:

«چون تنسرنامه شاه طبرستان بخواند جواب نبشت برین جمله که: از جشنسف شاه و شاهزاده طبرستان و فدشوارگر و جیلان و دیلمان و رویان و دنباوند، نامه‌ای پیش تنسر هیربد هیربده رسید، خواند و سلام می‌فرستد و سجود می‌کند و هر صحیح و سقیم که در نامه بود، مطالعه رقت و شادمانه شد، اگر چه برخی برسداد^{۲۹} بود و برخی دیگر به انتقاد، امیداست که آنچه صحیح است راند^{۳۰} گردد و آنچه سقیم است به صحت نزدیک شود.»^{۳۱} این نامه به علت اهمیت بسیار آن به عنوان یک سند از عهد باستان مورد توجه محققینی همچون مجتبی مینوی و محمداسماعیل رضوانی قرار گرفته است. این نامه بطور مستقل همراه با معانی لغات و توضیحات ارزنده توسط ایشان به چاپ رسیده است.^{۳۲}

تاریخ طبرستان و رویان‌ماندران

تألیف:

میرسید تقی‌الدین بن سید نصیرالدین مرعشی

(۸۱۵ - ۸۹۲ هـ. ق.)

پادشاه
 دکتر محمدجواد مشکور
 استاد دانشگاه و دانشمند
 پژوهشگر
 محمدحسین تسبیحی

از انتشارات:

توسعه مطبوعاتی شرق

جایان، آباد - نش ۵۷۲

طبرستان در اصطلاح تا قرن هفتم هجری بر مناطق محدود میان دریای مازندران و کوه‌های البرز اطلاق می‌شد

هم اکنون نه از متن پهلوی و نه از متن
عربی نامه تنسر هیچ اثری در دست نیست و
نامه تنسر در تاریخ طبرستان، هر چند ترجمه
ترجمه نامه اصلی است و طبیعتاً برخی از
مضامین اصلی آن تا حدودی تغییر کرده ولی
اصالت نامه محفوظ مانده است

مؤلف گمنام مجمل‌التواریخ و القصص
از این نامه یاد کرده‌اند و مطالبی هر چند
مختصر از آن نقل نموده‌اند.^{۲۵}
یکی از جهات اهمیت کتاب تاریخ
طبرستان دارا بودن متن کامل نامه تنسر
به عنوان یک سند مهم از عصر ساسانی
است. هم اکنون نه از متن پهلوی و نه از
متن عربی آن هیچ اثری در دست نیست
و نامه تنسر در تاریخ طبرستان هر چند
ترجمه ترجمه نامه اصلی است و طبیعتاً
برخی از مضامین اصلی آن تا حدودی تغییر
کرده است، ولی اصالت نامه محفوظ مانده
است. پیگولوسکایا محقق روسی -
نامه تنسر را دارای اصالت دانسته است.
لیکن معتقد است مطالبی از روزگاران متاخر
بدان افزوده شده است که از آن جمله‌اند
نقل قول‌هایی از قرآن، داستانی از کلیله و
دمنه و غیره که محتمل است از سوی
مترجم (ابن مقفع) بدان افزوده شده باشد.^{۲۶}
ابن اسفندیار پس از آن به ابتدای بنیاد
طبرستان و بنیاد عمارت شهرها و خصایص
و عجایب طبرستان می‌پردازد و در باب
چهارم با عنوان «در ذکر ملوک و اکابر و
علما و زهاد و کتاب و اطباء و اهل نجوم و
حکما و شعرا» درباره خصوصیات اخلاقی
برخی از ملوک طبرستان سخن رانده و به
مناسبت به سادات علوی که از نیمه قرن سوم
تا اوایل قرن چهارم در طبرستان حکم
می‌راندند پرداخته و شخصیت آنان
را معرفی نموده است.

در ذکر حکمای طبرستان (ص ۱۳۵)
از بزرگمهر وزیر انوشیروان یاد کرده و
حکایاتی پیرامون وی نقل می‌نماید.
پس از آن (در ص ۱۴۷) از آل کیوس
که از عهد قباد پسر پیروز ساسانی در
طبرستان حکومت می‌کردند سخن می‌راند.

در ادامه او حکومت محلی دیگری را با عنوان «ملوک گاوپاره»^{۲۷} مورد بحث قرار
می‌دهد. سلسله دابوپیهایان با مرکزیت آمل و سلسله پادوسپانیان در رویان توسط فرزندان
«گاو باره» تشکیل شدند. ابن اسفندیار تاریخچه این سلسله‌های محلی را مختصراً نقل
کرده است.

درباره قارئین و تاریخچه حکومت آن‌ها و روابط آن‌ها بویژه با آل باوند که در شرق
قلمرو قارئین می‌زیستند و همچنین مازیار به عنوان آخرین حکمران آل قارن و روابط او
با طاهریان و افشین و بویژه دستگاه خلافت عباسی که بحث‌ها و اختلاف نظرهای
متفاوتی را میان محققین سبب گردیده، مطالب نسبتاً مبسوط و ارزنده و قابل اعتمادی،
در این کتاب یافت می‌شود.^{۲۸}
یکی از بخش‌های مهم کتاب تاریخ طبرستان، مباحثی است که او درباره چگونگی

شروع نهضت علویان در طبرستان و
همچنین فراز و فرود حکومت آن‌ها و
منازعات ایشان با حکومت‌های محلی هم‌زمان
خویش و روابط آن‌ها با حکومت‌های هم
عصر خویش در خارج از طبرستان
(طاهریان، صفاریان، سامانیان، خلافت
عباسی و...) ارائه کرده است. در این کتاب
پیرامون مباحث یادشده نسبت به منابع
دیگر بیشترین آگاهی‌ها یافت می‌شود.
ابن اسفندیار هر چند بیش از سه قرن پس
از تاریخ مورد بحث، با سمت دبیری در نزد
آل باوند خدمت می‌کرده و به هنگام تألیف
کتاب تاریخ طبرستان، هیچ گونه سمتی
نداشته، لیکن درباره منازعات و
خصوصیت‌هایی که میان علویان طبرستان
و آل باوند وجود داشت، سمت‌گیری و
قضایات‌های جانب دارانه‌ای نسبت به
ملوک آل باوند از خود نشان می‌دهد.

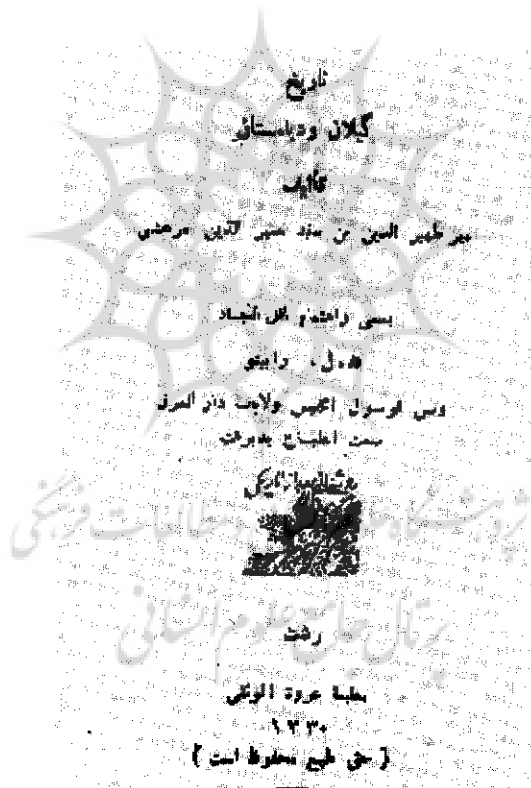
در این کتاب درباره زیاریان و دولت
آل وشمگیر و همچنین آل بویه، اطلاعات
پراکنده‌ای وجود دارد. قسمت‌هایی از کتاب
که به این موضوعات بیشتر پرداخته شده
بود مفقود گردیده است.^{۲۹} آن چه در قسم دوم
کتاب پیرامون موضوعات یاد شده آمده
است، الحاقاتی است که توسط دیگران به
تاریخ طبرستان، افزوده گردیده است.
عباس اقبال مصحح کتاب بنا به دلایلی
از جمله: «شیوه‌های انشاء مختلف و اغلاط
تاریخی بسیار فاحش و استنساخ هر قسمت
از آن‌ها به عین عبارت از کتاب‌های
معلوم»^{۳۰} قسم دوم از این کتاب را که با
عنوان جلد دوم ضمیمه کتاب شده است،
از ابن اسفندیار ندانسته است.

به هر صورت آن چه در متن کتاب
تاریخ طبرستان جلد اول، درباره زیاریان

آمده است، بیشتر مطالبی است که از قول علی بن محمدزادای نقل گردیده است.

از آن جایی که این شخص به دربار آل زیار وابستگی داشت^{۳۱}، مطالب وی پیرامون
آل زیار و اصل و نسب آن‌ها را می‌باید با احتیاط نگریست.

ابن اسفندیار در تألیف کتاب خود منابع بسیاری را مورد ملاحظه قرار داده و از آن‌ها یاد
کرده است. از کتاب‌های مشهوری که او از آن‌ها بهره جسته است می‌توان از تاریخ
یمینی عتبی، تاریخ طبری، سیرالملوک خواجه نظام الملک و یتیمه‌الدهر ثعالبی، یاد
کرد. دقت نظر و حساسیت او در جمع‌آوری اطلاعات و تألیف کتابی جامع درباره تاریخ
طبرستان به گونه‌ای است که می‌نویسد: «در این تاریخ اندک و بسیار هر چه حکم و
مواعظ و اشعار و امثال و نکت و احوال خلفا و علما و حکایات ملوک و امرا و سیروشیم^{۳۲}
و مکاتبات ایشان است جمله این ضعیف از کتب متفرق و افواه علما نقل کرده است.»^{۳۳}
بر این پایه، او برای غنی‌تر نمودن کتاب خویش از هر منبعی که می‌توانست بدان دسترسی



یکی از بخش‌های مهم کتاب تاریخ طبرستان، مباحثی است که او درباره چگونگی شروع نهضت علویان در طبرستان و همچنین فراز و فرود حکومت آن‌ها و منازعات ایشان با حکومت‌های محلی همزمان خویش و روابط آن‌ها با حکومت‌های هم عصر خویش در خارج از طبرستان (طاهریان، صفاریان، سامانیان، خلافت عباسی) ارائه کرده است

یکی از جهات اهمیت کتاب تاریخ طبرستان، دارابودن متن کامل «نامه تنسر» به عنوان یک سند مهم از عصر ساسانی است

- ۱۱- سَنَاد: راستی و درستی و استواری.
 ۱۲- راند: راهنما.
 ۱۳- همان، ص ۱۵.
 ۱۴- تنسر: نامه تنسر به گنسنسپ دادشاه، به کوشش صحتی مینوی و محمداسماعیل رضوانی، چاپ دوم، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۴.

- ۱۵- ابن اسفندیار، پیشین، ج ۱، ص ۱۵؛ نامه تنسر به گنسنسپ دادشاه، ص ۵۰.
 ۱۶- از مدتی طولانی (پنج‌جاه سال) پرداختن به زهد و اعراض از دنیا، یکبار به امور دنیوی و سیاست و حکومت روی آورده‌بود، در شگفت گشته بود.

- ۱۷- دوسیده: توامان.
 ۱۸- همان، ص ۱۷؛ نامه تنسر، ص ۵۳.
 ۱۹- همان، همان جا، نامه تنسر، ص ۵۴.
 ۲۰- استنکار: ناشناختن، مردود داشتن.
 ۲۱- تمویه: دورنگی و دو رویی.
 ۲۲- نامه تنسر، پیشین، ص ۵۶.
 ۲۳- ترجیح: مرجحاً گفتن.
 ۲۴- همان، ص ۹۷؛ ابن اسفندیار، پیشین، ج ۱، ص ۴۱.

- ۲۵- ر. ک. سید محمدعلی جمالزاده: «یک نامه از عهد ساسانیان» مجله کاوه، سال پنجم، شماره ۱۱، ۱۳۳۹ ق / ۱۹۲۰ م، صص ۳-۷.
 ۲۶- ن. پیگولوسکایا: شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت الله رضا، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷، ص ۱۶۶.

- ۲۷- «گاوباره» لقب فرخان یا گیل بن گیلانشاه بوده است که در اواخر عهد ساسانیان توانست بز بخش اعظمی از طبرستان و حتی قسمتی از دشت گرگان، دست یابد. برای توضیح بیشتر درباره وی ر. ک. عباس زریاب خویی: «ملاحظاتی درباره سلسله با دوسانیان» مجله تحقیقاتی اسلامی، شماره ۱، سال دوم، ۱۳۶۵، صص ۷۹-۸۸.

- ۲۸- ابن اسفندیار، پیشین، ج ۱، صص ۲۰۵-۲۲۰.

- ۲۹- عباس اقبال آشتیانی: «مقدمه» تاریخ طبرستان، ج ۱، ص ج.
 ۳۰- همان، همان جا.
 ۳۱- همان، ص ۱۴۲.
 ۳۲- شیم: جمع شیمه: عادت و خوی
 ۳۳- همان، ص ۸.
 ۳۴- گزیده و مختصری از این سه کتاب یادشده که نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌های یمن موجود است، توسط ویلفرد مادلونگ چاپ گردیده است: ر. ک. اخبارنامه الزیدیه فی طبرستان و دیلمان و جیلان، به کوشش ویلفرد مادلونگ، چاپ اول، بیروت، دارالتشریح، ۱۹۸۷.

یابد، بهره گرفت.

بسیاری از منابعی که او مورد استفاده قرارداد، هم‌اکنون در دست نیستند و یا این که خلاصه و بخشی از آن‌ها قابل دسترسی هستند.

از جمله این منابع می‌توان از التاجی فی اخبار الدولة الدلیمیه نوشته ابواسحاق ابراهیم بن هلال الصابی و الافاده از ابوالحسن المؤید بالله و جلاءالابصار حاکم جُسمی^۳ و نزهة العقول ابوالفرج علی بن حسین بن هندو، و مَلح الملح نام برد.

کتاب تاریخ طبرستان توسط عباس اقبال آشتیانی تصحیح و چاپ شده است، لیکن متأسفانه پاره‌ای از مطالب کتاب راجع به حوادث ایام ناصرکبیر تا پایان نهضت علویان مغشوش است و ترتیب زمانی درستی ندارد.

نثر کتاب، نثر فارسی نسبتاً دشواری است که پاره‌ای عبارات و اشعار عربی بر دشواری آن افزوده است.

شایسته است که کار تصحیحی مجددی روی این کتاب انجام پذیرد و همراه با آن لغات و عبارات دشوار متن در پاورقی شرح و تفسیر شود، تا بدین صورت شمار بیشتری از علاقمندان به تاریخ طبرستان بتوانند از این کتاب ارزشمند بهره گیرند.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- ابن اسفندیار، محمدبن حسن: تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال آشتیانی، ج ۱، چاپ دوم، تهران، انتشارات ندیده «خاور» ۱۳۶۶، ص ۸۲.

- ۲- همان، صص ۱ و ۲.

- ۳- «نوه» نوه کیومرث فرزند مهتر قباد شاهنشاه ساسانی بود: ر. ک: همان، ص ۱۵۲.

- ۴- ناصر نوروززاده چگینی: «مازندران در دوران ساسانی» مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال اول، شماره دوم، ۱۳۶۶، ص ۲۲.

- بقایای این آتشکده در این محل یافت شده است: ر. ک. منوچهر ستوده: از آستارا تا استراباد، ج ۴ (قسمت اول)، چاپ اول، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶، صص ۹۴-۹۲.

- ۵- ابن اسفندیار، پیشین، ج ۱، ص ۱۵۵.

- ۶- همان، ص ۷.

- ۷- همان، همان جا.

- ۸- در متن کتاب به صورت «هیریدیلان هیرنده» آمده است و به معنی ریاست‌منهبن زردشتیان است؛ همچنین آن را منضبی رسمی دانسته‌اند که در عهد ساسانیان عهده دار امور آتشکده‌ها بوده است.

- ۹- همان، همان جا.

- ۱۰- همان، ص ۸.

تاریخ طبرستان و روایت و مازندران

سید محمدعلی جمالزاده

برقارده

مقدمه از
عقوب آژند